

میرزای ری رخصت برخواستند رفت همایون مدتی در نواح بهکر طرح اقامت  
افکنده منشور عنایت سلطان محمود مرزا بان آنجا نوشتند رهنمون موافقت  
گشت او توفیق ادراک این فتوت نیافته بلطائف الحیل گذراند همایون  
ناچار بسمت تهته متوجه شد بعد رسیدن نزدیک تهته مدتی با شاه حسین  
میرزای ارغون والی آنجا جنگ در میان ماند ارغونیان راه رسیدن غله در  
شکر بادشاهی سد و ساختند و بر مردم پادشاهی چنان کار تنگ شد که اکثر بر  
گوشت حیوانات می گذراند درین ضمن والی تهته از روی فریب بیاد کار ناصر  
میرزا نوشت که حال من پیر شدم و غیر از یک دختر وارثی ندارم چه خوش باشد که  
و خرم در عقد نکاح تو در آید و تو عصای پیری من باشی میرزای ساده لوح باین امید  
باطله از همایون جدائی در زید چون بجهت مذکوره در انجام کاری از پیش  
رفت بالضرور همایون از تهته عنان عزمست بجانب رای مالدیو که از راههای  
هندوستان بوسنت ولایت و کثرت جمعیت ممتاز بود بر تافت و از  
راه ادج و بیکانیر متوجه جودپور که دارالایالت رای مالدیو بود شد چون بدو کردهی  
جودپور رسید معلوم شد که رای مالدیو بمقتضای پست فطرتی و خوف  
شیرخان خیالهای فاسد در سردار دلهند پیش او هم رفتن بعد از جرم دانسته  
براهیسلمیر روانه گشت در آن راه باعث ریکستان و بی آبی و فقده ان غله اکثر  
مردم تلف شدند به هزاران تعب و در حصار امر کوت نزدل واقع شد راناپر شاد  
حاکم آنجا شد ایطخه متکذاری بتقدیم رسانید بعد رسیدن در آن حصار بتاریخ  
پنجم شهر رجب سنه ۹۴۹ هجری قمری شاهزاده جلال الدین محمد اکبر از

از بطن حمیده بانویکم که نسب آن عقیقه بزبده اولیای کرام حضرت زنده فیل احمد جامی رسد و همایون بعد رسیدن بنواحی تهته در عقد ازدواج خود آورده بود متولد شد منجمان اختر شناسان بمشاهده زایچه طالعش بریداری بخت و بلندی اقبال و خلود عهد سلطنت و از دیاد عمر دولت همایون را بشارت دادند آن حضرت شکر خدا بجا آورده چند گاه در آن سرزمین بسر برده داعیه آن نمود که بقندهار رفته پردکیان حرم را در انجا گذاشته خود در راه تجمرد قدم نهاده روانه مکه معظمه کرد و بنا برین با حاکم تهته طرح مصالحه انداخته راهی شده در حوالی قندهار رسید میرزا عسکری که از جانب کامران میرزا در انجا بود آماده جنگ گشته نظر بر قلت استعداد همایون نموده خواست که او را دستگیر نماید همایون صلاح جنگ ندیده متوجه پیشتر شد چون یک منزل از قندهار دورتر رفت میرزا عسکری از قلعه برآمده قصد همایون نمود او با سماع این خبر سرعت تمام با بعض متعلقان حرم سر ابد رفت میرزا عسکری بر خیمه گاه رسید و در دور انارست کرد و شاهزاده محمد اکبر را که بدست آن بد سرشت افتاد بود در قندهار آورده پیش کامران میرزا بکابل فرستاد همایون دلتنگ گردیده خواست که قدم در بادیه تجرید گذارد و خلاصمندان و فاکیشان بالکاح تمام مانع این اراده شدند ناچار فسخ این قصد نموده متوجه خراسان و عراق شد همایون بعد رسیدن در حدود خراسان بصلاح امیر الامرای هرات قطع عریضه بقلم خاص متضمن حواذیکه روداد بپادشاه سلیمان جاه مصطفوی نسب شاه طهماسب صفوی نکاشت چون کتابت همایون بآن سلاله خاندان سیادت رسید بمقتضای

جوانمردی فطری فرمائی به امیرالامرای خراسان و جمیع حکام آن دیار در باره ضیافت  
 و مهمانداری همایون با احترام تمام بنا کید است بسیار نوشته که در هر جا خدمت کنان  
 همایون را بکام و آرام نزد ما رسانند و به همایون هم نامه در جواب شعر برتشریف  
 آوردن بنهایت دل جوئی و دلداری قلمی فرمود و این بیت حافظ شیرازی را  
 عنوان نامه گردانید \*  
 \* همای اوج سعادت به ام ما افتد \*  
 \* اگر ترا کز ری در مقام ما افتد \*  
 همایون بعد و در جواب با صواب غره ذی القعدة  
 سنه ۹۵۰ هجری در هرات رسید محمد خان حاکم هرات حسب الحکم  
 شاه طهماسب پادشاه ایران لوازم خدمت کزاری و مهمان داری بجا آورد و  
 حسب الامر شاهی شاهزاده مراد میرزا را با استقبال برده لوازم تجلیل و تکریم  
 بظهور رسانیده با همایون ملاقات نموده اسباب سلطنت و هرگونه سرانجام  
 سفر و شوکت سرانجام کرد همایون چندی در هرات مقام فرموده بعد سیر آن  
 دیار و زیارت مزار خواجه عبدالنصاری و دیگر فراقه کوچ کرده در جام زیارت  
 مزار حضرت زنده فیل احمد جام نموده از آنجا در مشهد مقدس طوس رفته زیارت  
 روضه رضویه علی زائر السلام فائز گشت چون قریب دار السلطنت  
 رسید اول ارکان دولت و امراء سلطنت و وزیر ای ذوی الاقدار حسب الحکم  
 شاهی با استقبال برآمدند بعده شاه سلیمان مرتبت هم از شهر بر آمده ملاقات  
 نمود و در تعظیم و تکریم دقیقه فرو ننگ داشت و مهمانداری نهیچیکه لایق طرفین بود بعمل  
 آمد و هر روز مجالس تازه آراسته مودت و اتحاد را می افروزد و انواع تحف  
 و هدایا از اسپان عراقی بازمین های طلائی و اقمشه نفیسه و پوستین های لایقه

از سمور و سنجاب و غیر ذالک و جامه‌های پوشاکی از جنس زرباف و اطلس و مشجر فرنگی و کاشی و آلات ظروف نقرئی و طلائی مرصع و بساط‌های مکلف عالی و غیره اسباب شانه تو اضع فرمود و جمیع ملازمان رکاب همایونی را ابعطای نقود و اجناس در خور رتبه سرفراز نمود همایون هم دو صد و پنجاه لعل کران بهابد خشانی بر رسم تحفه بنظر بادشاه و الاجاه گذر اینده موجب مسرت طرفین گردید قریب سه سال همایون در آن سرزمین بآرام گذر ایند روزی شاه عالی مرتبت فرمود که ما را برادر خور د خود فهمیده و مہیای امداد و اعانت دانسته آنچه مطلوب باشد بی تکلف اظهار فرماید همایون شکر الطاف بجا آورده استد اعای کرک نمود شاه سکندر جاه شاهزاده سلطان مراد میرزا انلف خود را باد و از ده هزار سوار برار بکو یک همایون متعین نموده بمنزل او آمده و داع فرمود همایون از انجار و انه شده بالشکر کوکی در حوالی قندهار نزول اجلال فرمود میرزا عسکری در قلعه تخمن حته بعد سه ماه عاجز گشته بوسیله خانه زاد یکم همشیره بابر بادشاه که کامران میرزا اورا برای سفارشش از کابل در قندهار فرستاده بود ملازمت نموده مکالید قلعه بنظر گذر ایند همایون قلعه را بشرف خود در آورده عسکری میرزا اورا در قید نگاهداشت و قلعه را بسا بر ایفاء و عده که باشاه طهماسب قرار یافته بود به بد انخان سرآمد کوکی سپرد و شاهزاده سلطان مراد میرزا بحسب قضا و قدر بر حمت حق پیوست همایون تهمت مردم آزاری بر بد انخان بسته قلعه قندهار را باز به مکر و حیاه ازو گرفته بکسان خود سپرده معذرتها درین خصوص به شاه سلاطین پناه نوشت و ان والا همت بمقتضای فتوت پذیرفت همایون بعد

در مجموعی از مهمات قدما، متوجه کابل شد. کامران میرزا از قلعه کابل برآمده، بجنک  
 سهیلی رو بهر نیمت نهاده پیش شاه حسین میرزا حاکم تهره رسید و همایون داخل  
 قلعه کابل گشته بدیدار فرزند خود شاهزاده محمد اکبر که کامران میرزا اورا در قلعه کابل  
 مقید گذاشته خود برای جنک برآمده بود کامیاب سرتها کردید و چند گاه در کابل  
 داد و عشرت و نشاط داده شاهزاده را در کابل گذاشته متوجه بدخشان کردید  
 و بامیرزا سلیمان حاکم آنجا جنک نموده منظر و منصور کشت درین عرصه کامران میرزا  
 فرصت یافته از حاکم تهره کومک گرفته بجنک استعجال بی خبر در کابل رسید. قلعه را  
 به تسخیر آورده همایون باستمع این خبر از بدخشان متوجه کابل گشته قلعه را محاصره  
 کرده کار بر مختصان ترک ساخت کامران میرزا دست جو روستم بر عیال و اطفال  
 امراباد شاهی که درون قلعه مانده بودند دراز کرده زنان را پستان بسته از کنکره  
 قلعه در او نخت و اطفال صغیر را سرازتن جدا کرده در مورچه‌های باد شاهی انداخت  
 حتی که بنهایت سنگدلی و بیرحمی شاهزاده محمد اکبر برادرزاده خود را که در قلعه  
 مرقوم مانده بدست میرزا آورده بود محاذی توپخانه باد شاهی از کنکره قلعه در او نخت  
 اما از عون و صون اینزدی آسیبی و گزند بی بادن رسید آخر الامر کامران میرزا ابوال  
 اعمال خود کاری از پیش بردن نتوانست و از قلعه برآمده رو بهر نیمت نهاد همایون  
 بفتح و فیروزی داخل قلعه کابل گشته شاهزاده محمد اکبر را در آغوش عاطفت  
 گرفت و بزم شادمانی آراست کامران میرزا در بلخ رفته باعانت پیر محمد خان  
 والی توران در بدخشان تسلط یافت بعضی امرای نفاق پیشه از همایون جدا  
 گردیده قریب سه هزار سوار از کابل فرار شده نزد کامران میرزا به بدخشان رفتند

هایون بعد فرار آن جماعه جهت دفع شورش کامران میرزا و نادیب امراء کافر  
 نعمت از کابل روانه شد و بعد قطع مراحل نزدیک طالقان رسیده بر کامران میرزا  
 مظفر و منصور شد و میرزا اگر بخت در قلعه طالقان مستحکم گشت هایون قلعه را محاصره نموده  
 کار بر او تنگ کرد میرزا عاجز شده قبول اطاعت نموده استند عا در نخصت  
 مکه معظمه کرد و از قلعه برآمده عازم حجاز شد و امراء مفرورین منافقین دستگیر شده بحضور  
 آمدند هایون بنا بر حقوق رفاقت قدیمی قلم عفو بر صفحه جرائم آنجماعه کشیده هر که ام را  
 سرفراز فرمود بعد پنج روز کامران میرزا از راه معاودت نموده با دراک ملازمت  
 هایون استسعاد جست مورد آلف عنایت گشت بعد اتمام مجلس عیش  
 و نشاط هایون کولاب و بعضی محال از ولایت بدخشان به کامران میرزا مرحمت  
 فرمود و عسکری میرزا را که در قندهار مقید بود خلاص نموده حواله میرزا کرد و در همان نواح  
 حاکم داده خود بکابل معاودت فرمود و بعد انتظام مهام کابل در سنه ۹۵۶ نه صد و پنجاه  
 و شش هجری به تسخیر بلخ متوجه شد و مشوری بطلب کامران میرزا و دیگر میرزایان  
 صادر شد بعضی میرزایان و امرا با لشکر شایسته حاضر آمدند مگر کامران میرزا به لطیف  
 الحیل گذر ایند هایون در نواح بلخ کوچ رسیده پیر محمد خان والی آن جا را  
 بعد جنگ عظیم شکست داد پیر محمد خان از معرکه برآمده منهنزم گشت اما هایون  
 تسخیر بلخ و تعاقب مخالف را باعث بی اتفاقی امرا و استماع مخالفت و  
 عزیمت کامران میرزا بطرف کابل به التوا گذاشته روانه کابل شد و داخل  
 قلعه کابل گردیده به عیش و عشرت مشغول گردید و کامران میرزا از کولاب بر  
 سر بدخشان لشکر کشیده با میرزا سلیمان و میرزا هندال جنگ نمود و از آنجا

کاری ناساخته رو بکابل آورد همایون باستماع این خبر متوجه دفع او گشته در فسحاق  
 تاقی عسکرین روداد و نایره کارزار اشتعال پذیرفت همایون آثار نفاق و خلاف  
 از آینه حال نوکران مشاهده نموده خود از سر قهر و غضب نیرزه بدست خود گرفته بر فوج  
 مخالف تاخت ناکه مان تیری بر اسپ خاصه رسید و لشکر غنیم غالب  
 و لشکر یان همایون مغلوب شده فرار را برقرار اختیار نمودند بالحرور عمان تاب  
 کشته بجانب خجاک روان شد و کامران میرزار و بکابل آورده قلعه را به تسخیر  
 در آورد و شاهزاده محمد اکبر را مقید ساخت بعد سه ماه همایون باز سامان لشکر مهیا کرده  
 متوجه کابل شد و کامران میرزا کسان خود را در قلعه گذاشته شاهزاده محمد اکبر را مقید با خود  
 گرفته بقصد پیکار برآمد و بعد جنگ عظیم کامران میرزار و به هزیمت نهاده در  
 افغانستان رفت و میرزا عسکری باز در قید آمد و شاهزاده محمد اکبر بملازمت  
 پدر خود مشرف گشت و مقرر شد که بعد ازین شاهزاده از رکاب اعلی جدا نشود و همایون  
 با فتح و فیروزی داخل قلعه کابل گردید و میرزا عسکری را سلسل نزد میرزا سلیمان  
 در بدخشان فرستاد که براه بلخ روانه مکّه معظمه گرداند میرزا عسکری در نهایت  
 خجالت روانه مکّه شریفه گردید و در سنه ۹۶۵ هجری قمری در میان  
 مکّه و شام ایام حیاتش بشام مهات رسید و کامران میرزا باعانت افغانه  
 سه مرتبه با افواج بادشاهی که بر سر او تعیین شده بود کارزار نموده شکست یافت  
 همایون برای دفع شورش او از کابل کوچ فرمود چون نزدیک کند هک رسید  
 کامران میرزا با مدد و معونت افغانه شبخون زده و کاری ناساخته بدرفت  
 و میرزا هندال در ان شبخون از دست افغانی نادانسته کشته شد همایون را

موجب فرادان اندوه گشت و در جواری پدر خود بایر بادشاه در گذرگاه کابل مدفون  
 گردید الحاصل همایون بعد تنبیه افغانه که کامران میرزا در پناه آنها رفته بود و در لخمی از فتنه  
 میرزا بکابل معاودت فرمود کامران میرزا استوه آمده روجه هندوستان نهاد و  
 پیش سلیم شاه ولد شیر شاه که بعد از فوت پدر تخت نشین هندوستان  
 شده بود در آن وقت بهمم جمون اشتغال داشت در قصبه بن رسید سلیم  
 شاه سر خود آوار خان و مولانا عبد الله سلطانپوری را با استقبال فرستاده  
 نزد خود طلبیده میرزا را همراه گرفته عازم دهلی گشت و در راه اراده دستگیر نمودن  
 او نمود میرزا برای این معنی آگاه گشته رو بفرار نهاد و رفته رفته پیش سلطان آدم گهیر  
 رسید سلطان آدم میرزا را نگاهداشته عرضه داشت متضمن مقدمه میرزا به همایون نوشت  
 همایون مع شاهزاده محمد اکبر بر این نکشات متوجه شده از آب سند گذشت سلطان  
 آدم شرایط دولت خواهی بجا آورده کامران میرزا را همراه گرفته در مقام پرناله بخدمت  
 همایون آورد اگر چه میرزا مصدر تقصیرات عظیمه شده بود اما همایون قصد جان میرزا  
 نکرده میل در چشم او کشیده از نور بنیش عاقل و بیکه معظمه راهی گردانید میرزا  
 در آن مکان شریف رسیده بعد اذراک سه حج در سنه ۹۶۲ نه صد و شصت  
 و چهار هجری همان طرفها و دیعت جیاست بخالق الکاینات سپرد و همایون بعد  
 رخصت میرزا بطرف مکه شریفه در کابل رسیده به عیش و عشرت پرداخت  
 و اذیال دولت همایونی که غبار آلود حوادث بود سر چشمه افضال الهی  
 شست و شویافت اکنون شمه از احوال شیر شاه نوشتن ضرور دانسته مینگار د



## \* ذکر شیرشاه افغان \*

نام شیرشاه فرید خان سورا اولوکس افغانه است در زمانیکه سلطان بهلول لودی فرمان رومی هندوستان بود ابراهیم خان جد فرید خان که سوداگری اسپان کردی از روه آمده بموضع نمله تابع نارنول توطن گزید در عهد سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودی پیش جمال خان حاکم جوپنور نوکر گشت بعد فوت ادحسن خان خلف او که پدر فرید خان است در خدمت جمال خان رسید و کار دانی خود ظاهر کرده ترقی یافت و پرکنه سهرام و تمانده از توابع رهتاس بجاکیر او و پانصد سوار همراش مقرر گشت حسن خان بر کینری مایل گشته اولاد خود را که از بطن آن کینر بود عزیز میداشت و فرید خان و برادر او را از نظر انداخت فرید خان از فرط غیرت در شروع جوانی ترک مصاحبت پدر نموده بجوینور رفت و با جمال خان بسرمی برد و در غیبتی به تحصیل علوم غریبه نموده مقدمات خود صرف یاد گرفت پدرش هر چند طلبید رجوع به سهرام ننموده بی التفتی پدر بحال خود و استیلاهی کینر و اولادش با جمال خان ظاهر نمود تا آنکه پدرش اندیشیده بجوینور رفت و بعد از قتل و مقال و نصیحت اقوام فرید خان را مدار علیه معاملات جاکیر خود نموده سهرام مرخص فرمود فرید خان که از اصابت فکر و دانش بهره ور بود و نظم و نسق مہمات آنجا بواقعی کرده در تادیب و تخریب کردن کسان و قلع و قمع متهمدان کوشید و رعایا را خوشنود و آباد کرد ایند و چنان مساعی جمیله بکار برد که در اندک زمانی جاکیر آبادان و محصول فراوان کردید بعد فوت حسن خان ریاست بنفرید خان رسید تا آنکه ظہیر الدین محمد بابر اورنگ آرای سلطنت هند و سببان شد و سلطان ابراهیم لودی پسر

سلطان سکندر لودی در کارزار گذشته شد فرید خان پیشش حاکم بهار که یکی از امرای  
 لودیان و در آن زمان اسم سلطنت بر خود بسته خطاب سلطان محمد داشت  
 رفته نوکر کردید و مصدر خدمات پسندیده گشت نوبتی در حضور سلطان محمد در  
 شکارگاه اندر لودی جرات شیری را به شمشیر زد سلطان محمد فرید خان را خطاب  
 شیر خان مخاطب ساخته روز بروز رتبه اشش بلند کرد ایند بعد چندی بنا بر بعض  
 جهات شیر خان را سوءظن از دبهیم رسید و نزد سلطان جنید بر لاس که از  
 اعظم امرای بامیری و خواهر بادشاه در جباله نکاح او بود در مانیکپور رفته نوکر کردید اتفاقا  
 سلطان جنید بر لاس از مانیکپور بملازمه بادشاه آمد شیر خان همراه او بود شیر خان  
 اوضاع و اطوار بادشاهی دیده بایاران می گفت که مغل را از هند وستان بر آوردن  
 آسان است چه مغل خود بمعاملات نمی رسد پیشش و عشرت مشغول می  
 باشد و در معاملات بر وزیر اعی کند اگر مرا اتفاق قوم دست دهد باسانی مغل را  
 بدر میتوانم کرد بایاران او ازین معنی در غیبت استخفاف او میکردند در آن روز  
 بابر بادشاه اطعام و انعام ملازمان ماحوظ فرموده نوبت بنوبت بامیری را بار فقاهی  
 او بر مائده خاص احضار می فرمود روزیکه نوبت سلطان جنید بود بر مائده بادشاهی حسب  
 الامر حاضر شد شیر خان نیز در آن محاس حاضر بود طبق آتش مایچه پیشش شیر خان  
 گذاشتند چون گاهی ندیده و نخورده بود خود را از خوردن آن عاجز یافته کارد کشیده  
 مایچه را پاره پاره ساخته خوردن گرفت چون نظر بادشاه بران افتاد تعجب نموده  
 بتامل در ونگریست و پرسید که از همراهیان کیست سلطان جنید عرض کرد که همراه  
 فدوی است بادشاه گفت از چشم این افغان فتنه می بارد بهتر آنکه مقید دارند جنید

برلاس معروضه داشت که راه رجوع افغانه بآستان دولت سدود خواهد شد.  
 باین سبب در تاخیر افتاد شیرخان صدور حکم بادشاه بتفرس در یافته پیش  
 از آنکه قید شود بد رفت و باز بملازمت حاکم بهار شناخته صاحب اعتبار  
 گشت چون او بر دوپسرش بجای او نشست شیرخان که مدار علیه امور او  
 از حین حیات پدرش بود بعد فوت پدرش کمال استقلال یافته است  
 به تسخیر اطراف و اکناف گماشت و هم درین احوال تاج خان افغان که قلعه چنار که در  
 متصرف بود در گذشت او غیر از زن و ارثی نداشت شیرخان قلعه مذکور را بقبضه  
 خود آورده و زن سطره را بحباله نکاح خود در گرفت و نیز درین نزدیکی  
 ظمیر الدین محمد بابر بادشاه راه ملک بقاپسیمو و نصیر الدین محمد همایون سریر آرای  
 سلطنت شد سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی بر پتنه رسیده سند آرای  
 حکومت گشت شیرخان متابعت او اختیار نموده با اتفاق یکدیگر بچونپور رفته آن  
 نواحی را از امرای بادشاهی مستخاص گردانید بعد چند گاه شکر پادشاهی چونپور را از دست  
 افغانه باز گرفت چون سلطان محمود در سنه ۹۰۵ نهصد و پنجاهم بگری در گذشت شیرخان  
 بلا شرکت غیر بر پتنه و بنکاله تسلط یافته قوتی بهم رسانید و بر ملک همایون تا ختن  
 شروع نمود بعد از آن که همایون بدفع او متوجه شد شیرخان صلح جوئی نموده پسر خود را  
 با فوج در ملازمت بادشاه گذاشت چون همایون به تسخیر کجرات متوجه شد پسر  
 شیرخان گریخته پیش پدر آمد و همایون را در مهم کجرات توقیفی روداد شیرخان  
 فرصت یافته باز بتمرد برخاست چون معاد دست همایون از کجرات شد اول  
 فوج بادشاهی بر سر شیرخان تعیین گردیده عقب او همایون نیز متوجه شد در آن زمان

شیرخان در نواح قلعه رهناس سرگرم تدبیر تسخیر قلعه مذکور بود و به مکر و دغا و حیاه چنامن داکس حاکم قلعه رهناس را بزیر تیغ پیدریغ کشیده چنان قلعه مستحکم را باسانی بدست خود آورده عیال و اطفال خود را در آنجا گذاشت درین عرصه خبر مفتوح گشتن قلعه چنان بر دست اولیای دولت هایونی بشیرخان رسید و هایون هم قریب آمد شیرخان قاصد سمت بنکاله گشته پیشش پیشش میرفت آخر تاب مقاومت نیارده خود را بکوستان چهارگه کند کشید القصد شیرخان بعد فتح ثانی بر هایون تالاهور تعاقب کرده از آنجا خواص خان غلام خود را که مقدمه الجیش و قوت بازوی او بود بالشکر فرادان بتعاقب بادشاه فرستاد او تا مانان داوچ تعاقب نموده مراجعت کرد شیرخان خود هم در پی او تا بقلعه که بکران رفته برگشت و متصل کوه بال بهره قلعه بنیاد نهاده برهناس موسوم کرد ایند و اسلام شاه آن قلعه را با تمام رسانید القصد شیرخان بعد تنظیم و تسبیق مهات آند یار با کرده رسیده در سنه ۹۲۷ هجری قمری و هفت هجری سکه و خطبه بنام خود نمود و شیرشاه لقب یافت و بعد قلع و قمع راجه پور نسل که شوکتی بهم رسانیده تمدنی در زید بر رای مالدیو حاکم اجیر وجود پور میرتهه که پنجاه هزار سوار در ظل رایت او بود تاخت آورده بجانکهای متواتر و جیل متکاثر را چوتان را شکست داده آن ملک را به تسخیر خود آورده بدیلی مراجعت فرمود و حاجی بیگم حرم خاص هایون که در جنگ بهو چپور بهیم بدست شیرشاه در آمده بود او از روی نیکداتی آن عقیقه را بعزت و حرمت محفوظی داشت بعد از آنکه خبر معاودت هایون از عراق و خراسان بکابل شنید آن عفت قبایب را با احترام تمام پیش هایون فرستاد الحق شیرشاه در صفات حمیده

وند ابیر ملک گیری و جهان داری مخصوص در قوم افغانه بی نظیر بود در رفاه و عیال و امنیت  
 خلائق هست خود معروفی داشت و در محکم عدالت خویش و بیگانه را یک  
 نظر میدید در زمان سلطنت خود اکثر مخترعات شایسته در امور جهان بینی نمود و اکثر  
 قوانین سلطان علاء الدین خلجی را که تاریخ فیروز شاهی شعر بران است پسند  
 نموده مدار کار خود بران ضوابط گذاشت و داغ اسپ را که پیش از سلطان  
 علاء الدین مقرر گردیده امار واج نیافته بود راجع کرد ایند و در هزار و پانصد گروه از بنگاله تا  
 بهتاس پنجاب بمفاصله دود کرده مهان سرانا آباد کرده و در هر سرای دو اسپ  
 و یک نقاره گذاشته و اک چوکی نام نهاد در سر روز خیر بنگاله بهتاس مرقوم  
 می رسید و مقرر کرد که هر گاه برای او دسترخوان بکترند نقاره نوازند به مجرد استماع  
 آواز نقاره دار السلطنه غریب نقاره از هر سرای بلند گشته از مقام بادشاه تا مستهبی  
 ممالک قلمداد هر جا که سرای بود در ساعت واحد صدای نقاره بجهت بادشاهی رسیده  
 آنگهی دست می داد و همانوقت از سرکار بادشاهی بمسافرین مسلمین طعام و به بندوان  
 آرد و روغن و غیره بایحتاج میر رسید چون اجلاس بسر آمد شیر شاه بداعیه تسخیر  
 کالنجر قلعه را محاصره نمود و جامی رفیع لایق سرکوب قلعه از توده های گل و خاک  
 آراسته حقه های باروت را آتش داد اتفاقاً حقه هر دیوار قلعه خورده بر گشت و  
 بدیکر حقه افتاده آتش در گرفت و بسیاری از شکر یان سوخته نابود شدند  
 شیر شاه هم بهمان آتش سوخت و تار متقی داشت تا کید تسخیر قلعه می کرد و همانروز  
 قلعه مفتوح و روح شیر شاه از حصار بدن بیرون شد سال تاریخ او ازین قطعه ظاهر می شود  
 \* شیر شه آنکه از صلابت او \* \* شیر و بز آب را بهم می خورد \*

\* چونکه رفت از جهان بدار بقا \* \* یافت تاریخ اوز آتش مرد \*  
 مدت حکومت او بست سال و کسری از انجمه پانزده سال در امارت  
 و ملازمت پادشاهان و پنج سال در سلطنت هندوستان  
 ذکر اسلام شاه معروف سلیم شاه پسر شیر شاه

نام اسلام شاه قبل از سلطنت جلالتخان بود بعد فوت پدر خود شیر شاه بقلعه کابل بجزیره  
 سنه ۹۵۲ هجری و پنجاه و دو هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و سکه و خطبه  
 بنام او جاری شده اسلام شاه خطاب مقرر گردید او صاف حمیده و صفات  
 پسندیده بسیار در او بود گویند در تشیّد قوانین عدالت و قواعد سلطنت مانند  
 پدر معروف می بود از نیلاب تا ننگاله در میان سرانکه پدرش شیر شاه احداث کرده  
 بود یکسره برای دیگر تعمیر نموده بدستور پدر خود برای مسافرین طعام از سرکار مقرر  
 کرد و قانونگویان هر کناسات جهت نگاه داشتن سر رشته کاغذات فقیر و قظیمیر و بیان  
 حال رعایاوند ابیر آبادی ملک و افزونی زراعت و گذارش نیک دید هر جا  
 اختراع ادست ملک گیری و جهانداری و لوازم عدل و انصاف در اقل ایام  
 بنوعیکه ازین پدر و پسر بظهور رسیده از سلاطین گذشته هندوستان کمتر نشان  
 میدهند مدت سلطنت او هشت سال و دو ماه و هشت روز فقط \* محرم تاریخ  
 شیرشاهی که او هم از افغانه است می نویسد که فقیری در زمان اسلام شاه پدید آمد که  
 اعتراض میکرد و با مور غیر شروع مثل صوت اغانی و صحبت منزهگان  
 لذت جوانی رغبت داشت اسلام شاه پاس ظواهر شرع ممانعت کرد و تهدید ا  
 گفته فرستاد که اگر ازین کار باز نه آئی ترا خواهم سوزانید فقیر بر زبان آورد که اول تو خود را

از سوختن بازرگان بعد هماره سوزان و برفت قفسار امان روز یازدهم و یکصد و نود و یک روز  
 قریب به میرزا اسلام شاه پدید آمد و حدتی داشت که می غلطید و میگفت که سوختم  
 به همین حال بعد دو سه روز رخت هستی ازین جهان بر بست  
 ذکر فیروز شاه بن اسلام شاه بن شیر شاه

نام فیروز شاه فیروز خان بود بعد رحلت پدرش اسلام شاه بعد سه سالگی بانفاق اعیان  
 مملکت دارکان سلطنت بر تخت سلطنت جلوس نمود و فیروز شاه خطاب  
 مقرر گردید مبارز خان برادر مادر فیروز شاه ناحق بنکین دلی و بیخباتی فیروز شاه  
 را با قبیح ترین وجوه کشت و خسران دنیا و آخرت برای خود انداخت و مدت  
 سلطنت آن طفل مظلوم سه روز

ذکر مبارز خان عدلی بن نظام خان

مبارز خان عدلی بن نظام خان برادر شیر شاه در سنه ۹۶۰ نه صد و شصت هجری بر  
 تخت سلطنت جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرده سلطان محمد عادل شاه  
 مخاطب کشت و شمشیر خان برادر خور و خواص خان غلام زاده شیر شاه را وزیر اعظم  
 و مدار علیه امور سلطنت ساخت و همون بقال ساکن ریواتری نیز پیش  
 اد اعتبار و اقتدار یافت این همون در ابتدا بهر از ان بی نمکی نمک شور  
 فروختی من بعد در اردوی اسلام شاه دوکانداری می کرد و برود ایام مودی سرکار  
 اسلام شاه گردید چون طالع یوری کرد از معتمدان گردید و در عهد سلطان محمد عادل شاه  
 معتمد علیه گردید و رفته رفته مرجع مهمات مالی و مالکی شد چندگاه خطاب بسنت رای  
 مخاطب کشته بعد در اجه بکر ماچیت خطاب یافته اگر چه اسم سلطنت بر عدلی

بود اما مور جهانبانی به همون متعلق بود کویند بدقیافه گریه منظر کوتاه قد و دور اندیشه بود سوار ی اسپ نمیدانست و شمشیر در گز نمی بست همیشه بر فیل سوار می شد اما شجاعت بر تبه داشت که از طرف سلطان محمد عدلی با افغانها نیگه بد عوی سلطنت سرشورش برداشته بودند بیست و دو جنگ نموده مظفر و منصور کشت و از عقل چنان بهره داشت که بتدایر صایبه جمیع رؤسای افغانه را مطیع و منقاد خود نموده بود بعد چندگاه افغانه از سلطان محمد عدلی منحرف گشته بهر نواح بغی در زیده فتنه مبر پاکردند چنانچه ابراهیم خان سور که خواهر اود در نکاح عدلی بود و از بنی اعمام شیر شاه بود مخالفست در زیده اکثر نواح دهلی را متصرف شد عدلی تاب نیارده به طرف قلعه چنار رفت و احمد خان سور که برادر زاده و داماد شیر شاه و خواهر دیگر عدلی نیز در خانه او بود خود را سلطان سکندر لقب ساخته بر سر ابراهیم خان رفت و بتاسد الهی غالب آمده آگره و دهلی و از سند نادریایی کنک بتصرف او در آمد میخواست که شرق روید رفته مدعیان حکومت را از میان بردارد اما به سبب شهرت توجه همایون از کابل به هندوستان در آگره متوقف گردید فقط اکنون ذکر آمدن همایون به تسخیر هندوستان و مظفر و منصور شدن او بر سکندر و انقطاع هر رشته سلطنت افغانه از هند مناسب است مدت حکومت عدلی قریب دو سال و از ابتدا ی شیر شاه تا عدلی شانزده سال

ذکر آمدن همایون باز به هندوستان و ظفر یافتن

بر جماعه افغانه در حالت نمودن ازین جهان

چون همایون در کابل شنید که بهر قطری از اقطار هندوستان افغانه لوای حکومت



بر فراشته دم استقلال می زشد در سنه ۹۶۳ نهصد و شصت و دو و هجری منعم خان  
 را بجز است کابل گذاشته بطرف هندوستان نهضت فرمود و شاهزاده محمد اکبر  
 را همراه گرفته با سه هزار سوار جرار بر راه کهوپه روانه شده بلاهور رسید افاغنه آنجا  
 تائب نیارده پراکنده شد و لاهور بی جنک تصرف اولیای دولت های یونی  
 در آمد بعد افواج قاهره بسر کردگی بهر انخان خاتخانان بجانب جالند هر متعین شد  
 در آن نواحی خاتخانان مظفر و منصور گردیده اکثر رؤسای افاغنه را شکست داده در  
 سهند رسید سلطان سکندر به استماع غلبه لشکر های یونی و شکست نوکران  
 خود از آکره کوچ کرده با هشتاد هزار سوار فیل نزدیک سهند آمده مستعد کار زاده  
 نشست خاتخانان حسب المقتدر بدافعت می کوشید و هایون هم از لاهور کوچ  
 فرموده در سهند نزول اقبال فرمود و تلاحی عسکرین روداد بتاید است ایزدی فتح  
 و ظفر نصیب اولیای دولت های یونی گردیده شکست بر افاغنه افتاد و سکندر فرار  
 شده بقلاع مانکوت رفت هایون شاه ابوالمعالی را با لشکر کران از سهند  
 بجانب لاهور تعین نموده حکم داد که اگر سکندر از کوه بر آید مدافعت او کند و خود هایون  
 بادشاه به فتح و فیروزی از سهند روانه شده بدار السلطنت و هلی نزول اجلال  
 فرمود از سرنوا کثرت با او هند بقبضه تصرف او در آمد و سکه و خطبه بنام هایون رواج  
 یافت بقیه این سال بیست و شش و در دهلی که را ایند درین اثنا خبر رسید  
 که سلطان سکندر از کوهستان بر آمده بنواح پنجاب دست تصرف در آن  
 کرد و مدافعت او از دست شاه ابوالمعالی شدن نتوانست هایون برای دفع این  
 شورش شاهزاده فرزند اختر محمد اکبر را با پیرام خان خاتخانان روانه فرمود شاهزاده

قطع منازل نموده در قصبه گمانور نزول اجلال فرمود سکندر از آواز نه انتهامش موکب منصور شاهزاده دست از تصرف باز کشیده در قلعه مانکوت ماسن خود رفته متحصن گردید چون بقا خاصه آفرید کار است همایون را هم زمان حیات بسر آمد و با علم نجوم معرفت کوکب شوقی داشت روزی بوقت شام بعزم دیدن کوکبی که مظنه طلوع آن میداشت بالای سقف کتاب خانه برآمد و لمحّه استاده اراده فرود آمدن نمود مؤذن شروع از آن کرد او به تعظیم اذان بر زینه دویم اراده نشستن کرد و در حالت زینه که بشدت مصفا بود سر عصا لغزید و همایون بسر در آمده غلطان غلطان بر زمین رسید اعضا و مفاصل کوفته شد و معالجه اطبا سودی نکرد الا خرد اعی حق را الیک اجابت گفته بعالم بقاشافت نعش او در کیلو کهری معزالدین کیقباد مرفون گردید و عمارات عالی بر ادا حد ادا یافت

\* قطعه نادره تاریخ وفات او این است \*

\* همایون بادشاه آن شاه عادل \* که فیض خاص او بر عام افتاد \*

\* بنای دولتش چون یافت رفعت \* اساس عمرش از انجام افتاد \*

\* پیو خورشید جهات تاب از بلندی \* بی پایان نماز شام افتاد \*

\* جهان تاریک شد در چشم مردم \* خلل در کار خاص و عام افتاد \*

\* قضا از بهر تاریخش رقم کرد \* همایون بادشاه از بام افتاد \*

مدت سلطنت او مرتبه اول ده سال و مرتبه دوم ده ماه بود سنه ۹۶۲ هجری

\* ذکر ابوالفتح جلال محمد اکبر بادشاه بن نصیرالدین محمد همایون بادشاه \*

هنکامیکه همایون بادشاه رحمت زندگانی ازین جهان فانی بر بست شاهزاده محمد اکبر

به استیصال سکنه در نواح پنجاب بقصبه کالانور بود چون خیرین واقع ناگزیر  
 باور سید بعد تقدیم مراسم تعزیت در نصف النهار روز جمعه سیوم ربیع  
 الثانی سنه ۹۶۳ هجری و شصت و سه هجری در عمر سیزده سال و هشت ماه و بیست  
 و هشت روز اورنگ سلطنت را بر جلوس خود بلند پایگی بخشید. پیرام خان  
 خانخان که از عهد همایون مدارالمهام مالی و ملکی بود وکیل السلطنت گردید و حل و عقد  
 مهمات و قبض و بسط معاملات در قبضه اقدار و کف اختیار او بازگشت اگر  
 چه احوال آن بادشاه قوی اقبال مقرران سوانح ایام مثل خواجه عظامی قرظینی در  
 تاریخ اکبرشاهی و خواجه نظام الدین احمد در طبقات اکبری و شیخ عبدالقادر بدائونی  
 و شیخ الهداد و شیخ فرید مخاطب بمرتضی خان و شیخ ابوالفضل و محمد شریف  
 معتمد خان در اقبال نامه جهانگیری مفصل نگاشته اند خصوص مجموعه فضایل و کمالات  
 شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک سینی الاصل هندی نژاد کتابی مشتمل بر سه  
 دفتر متضمن حالات و واقعات آن بادشاه بکمال شرح و بسط به تحریر آورده  
 به اکبر نامه موسوم ساخته نصف دفتر اولش متضمن احوال بزرگان اکبری و نصف  
 آخرش محتوی جلوس اکبر بر تخت جهانبانی و واقعات هفده ساله که بانو کران  
 خود بخاربات نمود و دفتر دوم مشتمل بر تسخیر ولایات مالوه و کجرات و پتنه و بنگاله  
 و ادویسه و کشمیر و بهکر و تهته و قندهار و برهان پور و خانه یس و ممالک دیگر و استیصال  
 حکام آنولایات و واقعات از ابتدای سال بیجدهم لغایت سال چهل و دوم  
 جلوس احوال پنجاه و پنج ساله اکبر و دفتر سیوم که مسمی بآئین اکبری است مشتمل  
 بر خصوصیات عقائد و ضوابط و قواعد بادشاهی و چگونگی صوبه و بلاد هندوستان

باقید حد و داری اضی و جمع آنها با این حال حاجت بذکر جمیع احوال اکبر نیست اما بنا بر انتظام سلسله ذکر احوال سلاطین شطری از خلاصه بعضی واقعات عظمی و برخی از احوال بعضی امر او در ابقید تطیر در آورده منتظران اخبار را از مغانی ساز کرده می آید \*

بیان محاربه اکبر با همون بقال و دستگیر

کردیدن و بقتل رسیدن ان بقال

اکبر پادشاه بعد انجام لوازم جشن جلوس قاصد قلع و قمع سکنه رگشته پایان قلعه مانکوت رسید و بنا بر رسیدن برسات این مهم را چند روز موقوف داشته در حد و جانده هر نرول اجلال فرمود در این مقام بعرض اکبر رسید که همون بقال سپه سالار مدار علیه سلطان عدلی که ذکرش سابق گذشت خبر رحلت همایون بادشاه شنیده لوای استکبار بیشتر از پیشتر برافراشته عدلی را در پهنه گذاشته عازم آگره و دهلی گردید و با آگره رسیده با امرای بادشاهی جنگ سهیلی کرده آگره را تصرف گشت و از انجا بد لادری تمام در دهلی رسیده تردی بیک خان رامعه دیگر امراباند کجنگ کریرانیده با پنجاه هزار سوار و فیل خانه و توپ خانه پای استقلال در دهلی فشر و اکبر باستمع این خبر مهم سکنه را با التوا گذاشته بعزم استیصال ان بقال نهضت فرمود و بعضی از عساکر منصوره را بسر کردگی سکنه رخان اورنگ بر رسم منقلا پیشتر روانه کرد همون که از تسخیر آگره دلیر تر شده بود و خبر نهضت اکبر شنیده از دهلی روانه گشت و در حوالی پانی پت با فوج بادشاهی که بر رسم منقلا تعیین شده بود مقابله رویداد و جنگ عظیم در پیوست

بهادران طرفین داد مردانگی دادند قضا را ایتری از شست یکی دلادران مغلیه جسته  
 در حد چشم هممون نشست و از کاسه سردا گذشت او بیتاب شده سر  
 خود برنگیه هودن گذاشت همایشش هودج را خالی گمان کرده راه فرار پیهمودند  
 شکست فاشش بر لشکر او افتاد و عاکر باو شاهي غالب آمد شاه فیلی خان  
 فیلی سواری هممون را با فیلیان دیگر گرفته روانه حضور شد هنوز رایات اکبری  
 از سرای کهرونده کوچ فرموده به لشکر منقلان پیوسته بود که نوید فتح و ظفر بعرض حضور  
 رسید و بعد از زمانی شاه فیلی خان هممون را دست بر کردن بسته بحضور حاضر  
 آورد بعد حاضر شدنش هر چند از دصحن پرسیدند جواب دادن نتوانست یعنی از امر او  
 عرض کردند که باد شاه بدست خود به قصد غزاد نتیجه ثواب شمشیری بر او اندازد  
 اکبر جواب داد که تیغ بخون اسیری آلودن از آئین مردعی دور است پیرام  
 خان بعرض رسانید \* چه حاجت تیغ شاهی را بخون هر کس آلودن \*  
 \* توبنشین و اشارت کن به چشمی یا بایروئی \* این بگفت و بشمشیر خود تن  
 او را از بار سربک ساخت سردا بکابل و تنش بد هلی فرستاده بردار  
 کشیدند پاوشاه بعد از قتل هممون روانه شده در دار السلطنت دهلی نزل  
 اقبال فرموده و جشن شادمانی آراسته مجدد ابر سریر جهانبانی جلوس نموده  
 در فراهم آوردن پراکنده کیهایی امور پادشاهی تقید در زید امرایمکه مصدر تردد است  
 نمایان شده بودند بخطاب های لایق و جاگیر های مناسب سر فراز گشته جهت  
 انتظام اطراف ممالک و ستوری یافتند مولانا ناصر الملک عرف پیر خان  
 بفضط ولایت میوات تبین گشته پدر هممون را که پیر هشتاد ساله بود از قصبه

ریو آتی سکن ابدست آورده رهنمای دین اسلام کرد او از ترک دین خود و  
 اختیار دین اسلام انکار نمود ناصر الملک جوابش بزبان شمشیر داده ان پیر را  
 از هم گذراند

بیان اخراج سلطان سکندر و انتطاع

سرشته ریاست افغانان

چون خبر آمدن سلطان سکندر از کوهستان و برپا ساختن فتنه و شورش در بعض  
 پرکنات پنجاب به اکبر رسید استیصال او واجب دانسته از دار الخلافت  
 دهلی به سمت پنجاب نهضت نموده بعد قطع مراحل پایان قلعه مانکوته که  
 سلطان سکندر در آن متحصن بود رسید محاصره کرد و جنگ توپ و تفنگ  
 شروع شد و سلطان سکندر باستماع خبر کشته شدن هممون بقتل شکسته خاطر  
 بود در نیولاباز شیند که عدلی در نواح چنار که اقامت داشت خضر خان ولد سلطان  
 محمد خان سورسکه بنام خود کرده و سلطان بهادر خطاب خود مقرر نموده باستقام خون  
 پدر خویش که در جنگ هممون کشته شده بود با عدلی جنگ کرده غالب آمد  
 و عدلی در رزمگاه کشته شد سکندر با دراک چنین اخبار افاغنه را عاری از  
 اقبال شمرده زمام جرات از دست داده زبان عجز و نیاز بدرگاه پادشاهی گشود  
 و بواسطت پیر شمس الدین محمد اتکه خان و مولانا ناصر الملک التماس نمود که مصدر  
 تقصیرات عظیمه شده ام روی آمدن در حضورند ام بالفعل پسر خود را بحضور  
 می فریسم بعد چندی خود هم ناصیه ساری عبودیت در حضور خواهم شد التماس اود در  
 حضور پادشاه مقبول افتاده حکم محکم شرف نفاذ یافت که سکندر به طرف پندر فته

آنولایت را از دست افغانه بر آورده متصرف شود و پسرش در حضور رسید  
خدمت بجآرد سکندر پسر خود را بدرگاه شاهی فرستاده خود به سمت پتنه رفت  
بعد دو سال در همان نواح رخت هستی از دنیا بر بست در آغاز سال دوم جلوس  
معانی انراج سکندر و فتح قلعه مانکوت و اطفاء ناره فتنه پنجاب صورت گرفت

\* بیان بی اعتدالیهای پیرام خان و انجام عمر و دولت او \*

چون اقتدار و اختیار پیرام خان خاتمان از مرتبه نوکری و درجه دکالت و امیر الامرائی در  
گذشت و دست تصرف او بر جمیع کار خانات بادشاهی قوی تر گشت یکبار  
مغلوب مستی دولت و اقتدار گردید و بادشاه را خور دو سال تصور کرده همه غلبه  
و ظفر بر مخالفان و نظم و نسق امور جهان بینی بزور عقل و قوت باز وی خود دانسته  
مصدر امور نالایقه و کتاخی های عظیمه شد از جمله آنکه تردی بیک خان امیر کبیر را  
بی حکم اکبر بقتل رسانید و مصاحب بیک را که از ملازمان والابو دینر بلا اطلاع بادشاه  
گشت مولانا ناصر الهنگ را که مورد عنایات بادشاه گشته بود معزول المنصب  
ساخته روانه کعبه کرد و ایندو هم چنین با مخلصان اکبری در فقاهی بادشاهی درشت پیش  
می آمد و در نفر فیل بان بادشاهی را ناحق و بی گناه گشت از سزای این چنین بی  
ادبی مزاج اکبر بر آشفت ترک مدارا نموده بدایر مدافعه افتاد و بعد اندک  
زمانی با چندی از امرای بهمانه شکار از آکره برآمده در دهلی رسید و با شهناز الدین  
احمد خان صوبدار دهلی این راز سر بسته در میان آورد و با امراء اطراف فرامین  
اصدار یافت بدین مضمون که ناظر اقدس از پیرام خان متغیر گشته تمشیت امور  
سلطنت بر ذمت هست خود گرفته ایم هر کس اراده بندی دارد بدرگاه حاضر شود

میر شمس الدین محمد خان اتمک را از سهرند طلبداشته علم و تقارده و طوغ و منصب پیرام خان  
 باد مرحمت فرمود و اکثر امرا از اطراف آمده حاضر شدند و امرای که نزد پیرام خان  
 بودند نیز از وجدان شده در حضور رسیدند پیرام خان باستماع این اخبار معاذیریشمار  
 به حضور نوشت اکبر جواب داد که آمدن او در حضور مناسب نیست بهتر آنکه  
 روانه مکه شود پیرام خان رخصت سفر حجاز یافته از آکره برآمد و بسمت پنجاب رفته  
 سر بشورکش و بغاوت برداشت میر شمس الدین محمد خان اتمک با امرای دیگر  
 بدافعه او تعیین شدند و در میان دریای ستلج و بیاه تلاقی عسکرین روداد بعد محاربه  
 عظیم پیرام خان مغلوب و منهزم گشته و صورت ادبار در آینه حال خود مشاهده  
 کرده عذر تقصیرات و ندامت خود بحضور بادشاه معروض داشت الاخر پیرام خان  
 بواسطه مولانا عبدا لله سلطان پوری المشهور به مخدوم الیهک و منعم خان رود  
 پاک در کردن انداخته بحضور حاضر شد گریه بسیار کرد اکبر از روی عنایت و  
 مروت حکم نشستن داد و در آخر محاسن بخوشنودی رخصت حجاز فرمود بعده  
 رایات عالیات متوجه دهلوی پیرام خان روانه مکه معظمه گردید این مقدمه در سال  
 ششم جلوس روی داد القصد پیرام خان بعد طی مراحل در شهر پتن از مضافات  
 احمد آباد کجرات رسید در آن جا مبارک خان نامی افغان لوحانی که پدرش در  
 جنگ ماچهی داره که افغانان را با پیرام خان در رکاب همایون روی داده  
 کشته شده بود باستقام خون پدر خود قصد پیرام خان بخاطر آورد در روزی مبارک خان  
 مذکور باچهل افغان دیگر رسیده چنان خود را نمودار ساخت که بتقصه ملاقات  
 می آید نزدیک رسیده چنان چنان حمد هر بر پشت پیرام خان زد که از سینه اش



برآمد و دیگری شمشیر زده کارشش تمام کرد جمعی از فقرانش شهادت یافته  
 او را برداشته در حوالی مقبره شیخ نظام الدین بخاک سپردند بعد از آن استخوانش  
 به مشهد مقدس رسید تاریخ شهادت او شاعری چنین گفته \* قطعه \*

\* بگرام به طواف کعبه چون بست احرام \* نرسیده بکعبه کار او گشت تمام \*

\* تاریخ وفات او به جسم از عقل \* گفتا که شید شد محمد بگرام \*

بعد از آن مرزا عبد الرحیم پسر بگرام خان که سه ساله بود در حضور رسید مورد  
 الطاف گشت بادشاه دست نوازش بر فرق او گذاشته به خطاب میرزا خان  
 می خواند چون به سن رشد و تمیز رسید و مصدر خدمات پسندیده گردید به خطاب

فرزند بر خوردار خانخانان سپه سالار و منصب پنج هزاری که در آن زمان زیاده از آن  
 نبود سر عرش برافراخت چنانچه فتح ولایت کجرات و تهته و دکن او کرده بعد

فوت راجه تودر مل نظم و سق امور وزارت اعلی باد تعلق یافت و  
 خان خانانیکه همزونی و لطافت طبع و همت عالی و شجاعت فطری در هندوستان

شهرت دارد همین خانخانان میرزا عبد الرحیم پسر بگرام خان است

بیان دختر گرفتن اکبر از راجه های هندوستان

اکبر پادشاه بعد چند مدت از جلوس خود غلبه بر عادی و استزاع قلعه چیتور از دست رانا

و استیصال او بنا بر اظهار تسلط و اقتدار خود خواست که دختران راجه های عمده

این ممالک بزنی خود و اولاد خود بگیرد اول دختر برادر حسن خان میواتی عمده تر میندران

جوار دار الملک درخواست او بمناسبت اسلام قبول نموده عقیقه مسطوره

راجرم سرای سلطانی فرستاده بعد بر راجه بهار امل کچھوا ایه که عمده ترین راجه های هند بود